

در این شماره:

یک کسب و کار کثیف و پر درآمد

معرفی یک کتاب ممنوعه

قلب سیاه اقتصاد

رهبری حزب و اراده توده‌ها

«جوونای بد با شلواری گشاد»

اتاش • شماره هشت • مرداد ۱۳۹۱

email: atash1917@yahoo.com



سرکوب را جست و جو می‌کرد. و البته مثل سایر نمونه‌های بهار عربی در نبود احزاب کمونیست انقلابی، بی‌بهره بود از دورنما و راه و نقشه و رهبری روشن برای کسب پیروزی، برای یک انقلاب ریشه‌ای اجتماعی.

در آغاز، رفتار آمریکا و اروپا با خیزش مردم با توجه به خطراتی که بی ثباتی اوضاع سوریه می‌توانست برای اسرائیل و کل منطقه به همراه داشته باشد، سکوت و اکراه بود. شاید بروز روندهای غیر قابل پیش بینی و مهار ناپذیر در صحنه‌های دیگر «بهار عربی» در این احتیاط موثر بود. یا شاید با توجه به رقابت‌های بین‌المللی‌شان با روسیه و چین، بی سر و صدا به دنبال طراحی نقشه‌ای جامع‌تر برای کل منطقه در شرایط جدید بودند. به هر حال، رژیم بعث سوریه به هیچ وجه برای امپریالیست‌های غربی یک نیروی غریبه یا «غیر خودی» به حساب نمی‌آمد. سالیان سال غربی‌ها وظیفه کنترل و گاه گوشمالی جنبش آزادیبخش فلسطین را به همین هیئت حاکمه سپرده بودند. کشتار فلسطینیان به سال ۱۹۷۶ در اردوگاه تل زعتر لبنان توسط حافظ اسد پدر بشار انجام شد تا صلح با اسرائیل را به جنبش فلسطین تحمیل کند. همکاری تنگاتنگ رژیم سوریه با آمریکایی‌ها و ائتلاف جنگی‌شان علیه رژیم صدام به هنگام اشغال کویت در سال ۱۹۹۱ بر هیچکس پوشیده نیست. همین رژیم بود که در سال ۱۹۹۸ در چارچوب یک نقشه مشترک بین المللی و به دستور آمریکا، عبدالله اوجلان رهبر حزب کارگران کردستان (پ.ک.ک) را مجبور به خروج از خاک سوریه کرد تا نهایتاً به ماموران امنیتی ترکیه تحویل داده شود. امپریالیست‌های

از مارس ۲۰۱۱ تا ژوئیه ۲۰۱۲ (یعنی از بهار سال ۱۳۹۰ تا تابستان امسال) چه چرخش‌هایی که در اوضاع سوریه صورت نگرفته است. از جولان دادن تانک‌های ارتش بشار اسد در شهر درعا و به خاک و خون کشیدن معترضان تا انفجار بمب در نشست عالی امنیتی در قلب دمشق و کشته و زخمی شدن تعدادی از بالاترین مقامات نظامی و اطلاعاتی رژیم. مسیر وقایع را دیگر جنبش عادلانه‌ای که از بطن جامعه برخاسته و چند دهه استعمار و فساد و ستم ملی و مذهبی را به چالش گرفته، تعیین نمی‌کند. این جدال مرتجعان وابسته حاکم بر سوریه با نیروهای مرتجع وابسته به قدرت‌های غربی است که بر تحولات سایه افکنده است.

تکان تند مارس ۲۰۱۱ خودجوش بود و مردمی. فشرده خشم زیر خط فقری‌هایی بود که ۵۰ درصد جامعه را تشکیل می‌دهند. اعتراضی بوده به حاکمیت قشر نازک و فاسد بورژوا عسیره‌ای علوی و شریکان سنی و مسیحی‌شان. این اعتراض ریشه در وضعیت تحمل ناپذیری داشت که ستم طبقاتی و ستم ملی و ستم مذهبی شاخص‌هایش بودند. طغیان چندشغله‌های اجباری و خیل جوانان بی‌کار بود در برابر طبقه حاکمه سرمایه‌دار که «بی‌کاری» اش از جنس دیگری است و مشغله‌های جز سود به جیب زدن و سرکوب مردم و نوکری قدرت‌های بزرگ سرمایه‌داری غرب و شرق ندارد. جنبه دیگر خیزش ۲۰۱۱ عکس العمل جامعه ستمدیدگان کرد بود به ستم‌های دیرینه رژیم بعث سوریه که به زور اسلحه، هویت‌شان را نفی کرد و زمین‌های‌شان را از چنگ‌شان در آورد. خیزش ماه مارس رنگ و بوی بهار عربی داشت. جوان و رنگارنگ بود و یک زندگی متفاوت و نو و بدون

تاریخی را در زمینه زندان و شکنجه و تغییراتی که در این عرصه صورت گرفته، بررسی می‌کند. او زجرکش کردن فردی که متهم به ترور شاه فرانسه در سال ۱۷۵۷ بود را در جزئیات تشریح می‌کند. مجازاتی که برای زهر چشم گرفتن از مردم باید در یک نمایش عمومی، در ملاء عام، صورت می‌گرفت: هدف اصلی مجازات، ارعاب مردم بود. در این نمایش‌های عمومی، همواره جلاد و کشیش پهلو به پهلو، در کنار متهم بینوا قرار می‌گرفتند. جلاد دست و پا را می‌برید و کشیش انجیل به دست برای آرامش روح او دعا می‌خواند. صحنه‌هایی که شبیه‌اش را هنوز در مستندات ساخته شده توسط کنش‌گران ضد قانون اعدام در آمریکا مشاهده می‌کنیم. فوکو اشاره می‌کند که بعدها این سبک کیفری که هم برای جرم سیاسی و هم برای جرم عادی به کار می‌رفت، ملغی شد. در دوره جدید جسم محکوم را در ملاء عام آتش و لاش نمی‌کردند اما سیاست پادگانی کردن زندان را اتخاذ کردند که هر یک دقیقه نافرمانی از این سیاست موجب تنبیه‌های خشن بود. دیگر بدن محکوم را چهار شقه نمی‌کردند و به قول فوکو «بدن به منزله آماج اصلی سرکوب کیفری ناپدید شد» و جای آن را روان متهم گرفت و نام آن را «انسانی شدن کیفر» گذاشتند. محکومین باید در حد نهایت تحقیر می‌شدند. باید با لباس‌های راه راه و سرهای تراشیده از دیگران متمایز می‌شدند و مورد تمسخر ارادل و اوباش حکومتی و یا توده‌های ناآگاه قرار می‌گرفتند. به گردن آنان طوقی آهنی آویخته می‌شد و به پاهای‌شان زنجیر می‌بستند و نگهبانان شمشیر به دست آنان را مرتب زیر کنترل داشتند و....

اگر در حدود یک قرن و نیم پیش چرخ شکنجه، اعدام‌های ماتم‌زا در انتظار عمومی و اعتراف به گناه در برابر چشم عموم، در اروپا ملغی شد اما در جمهوری دینی ایران چرخ این اعمال وحشیانه و ضدانسانی با سرعت می‌گردد.

در جمهوری اسلامی هر سخن و عملی که کم‌ترین مغایرت با نظم طبقاتی و باورهای نظام داشته باشد جرم به حساب می‌آید و کیفر دارد. مجازات‌ها در حکومت دینی طبق قوانین دین و شریعت انجام می‌گیرد و عمق و

جرم! مجازات! ارعاب!

این روزها کم‌تر پیش می‌آید که رسانه‌های جمهوری اسلامی خبری از اعدام در گوشه کنار کشور نداشته باشند. در همین چند روز گذشته اخبار اعدام‌هایی در شهرهای قزوین، کرمان، تهران، سنندج و اهواز منتشر شد. جرم‌ها عموماً مشابه‌اند. دزدی، قتل، تجاوز، خرید و فروش مواد مخدر و... در مواردی موضوع جرم کلامشکوک است و از طرف مجریان امر نیز مسکوت گذاشته می‌شود که اغلب مربوط می‌شود به جرم‌های سیاسی. هم اکنون برخی از زندانیان سیاسی در وضعیت وخیمی هستند. بعضی‌ها در اعتصاب غذای خشک‌اند و در آستانه مرگ. از ملاقات محروم‌اند و در سلول‌های انفرادی بسر می‌برند. برخی اعدام‌ها آشکارا خصلت سیاسی دارند. مانند اعدام جوانان عرب در شهر اهواز.

طبق گزارش سازمان عفو بین الملل در سال ۲۰۱۱ آمار اعدام در جمهوری اسلامی بسیار بالا بوده است. در این سال ۶۳۴ نفر در ایران اعدام شده‌اند که ۷ نفر آنها کمتر از ۱۸ سال داشته‌اند. این رقم جمهوری اسلامی را به مقام اول جهان در زمینه اجرای حکم اعدام رسانده است. از این تعداد، ۲۷۴ نفر مخفیانه اعدام شده‌اند. ۵۰ مورد در ملاء عام صورت گرفته است. شلاق، سوزاندن با سیگار و فلز داغ، تجاوز جنسی به زندانی، اعدام‌های مخفیانه، مرگ‌های مشکوک زندانیان، اجرای قانون قطع انگشتان و... از جمله مجازات‌های حکومت اسلامی است که در این سال به اجرا در آمده است. اعدام‌های مخفیانه و یا قرار دادن زندانی در شرایط دشوار بیماری و محروم از درمان و پزشک تا جایی که بمیرد، به یک روش موازی در نظام جزایی جمهوری اسلامی تبدیل شده است.

میشل فوکو فیلسوف فرانسوی در کتاب «مراقبت و تنبیه» دوره‌های مختلف

قلب سیاه اقتصاد



احمدی نژاد می‌گوید: نگران تحریم نفتی ایران نباشید. نفت فقط ۱۰ درصد اقتصاد کشور را تشکیل می‌دهد! اگر به او رو بدهید مطمئناً آمار و ارقام و نمودارهایی از جیبش بیرون می‌کشد که حتی همان نقش ۱۰ درصدی نفت در اقتصاد ایران را هم زیر سوال می‌برد! بودجه سال ۱۳۹۱ کشور را که بعد از ۳ ماه تأخیر بالاخره به مجلس شورای اسلامی ارائه داد و با زد و بند جناح‌ها در اردیبهشت ماه به تصویب رساند مقابل چشمش بگیریم: پس چرا بودجه امسال هم مثل سال‌های قبل بوی نفت می‌دهد؟

تیم احمدی نژاد به هنگام نوشتن بودجه همه تلاش خود را به کار برده‌اند که هیچ‌کس نتواند از آن سر در بیاورد. نتواند

دخل و خرج را به هم مرتبط کند. یکی از معدود نکات روشن بودجه ۹۱ رقم ۵۶۶ هزار میلیارد تومانی آن است. ولی بخش‌های مختلف بودجه، زیاد از هم تفکیک نشده و از ذکر ارقام مشخص طفره رفته‌اند. با این همه روشن است که درآمدهای نفتی رکن بودجه سال ۹۱ است. همان نفتی که بنا به ارزیابی روزنامه دنیای اقتصاد ۴۲/۵ درصد از اقتصاد کشور روی درآمدش می‌چرخد. همان نفتی که سران و سلاطین حاکم بر دنیا به دنبال تسلط برآیند و برایش جنگ راه می‌اندازند.

نفت و گاز هشتاد درصد از صادرات ایران را شامل می‌شوند. اتصال و اتکای تعیین‌کننده بودجه ایران به نفت و گاز باعث شده که نوسان در قیمت جهانی

نفت و گاز، و میزان تولید و فروش آن و ارزش حاصل از آن (که به سیاست‌های جهانی قدرت‌های امپریالیستی مرتبط است) بر منابع درآمدی بودجه کشور مستقیماً تأثیر می‌گذارد. این نوسانات می‌تواند حساب و کتاب‌های بودجه‌نویسان را به هم بریزد. امکان دارد چنان کسری بودجه‌ای به وجود آید که دولت بیش از گذشته از پرداخت حقوق ماهیانه کارگران و کارکنانش عاجز باشد.

در بودجه متکی بر درآمدهای نفتی استفاده دستگاه‌های اجرایی دولت از سی میلیارد دلار تسهیلات مالی خارجی (فاینانس) مجاز شمرده شده که قرار است به طرح‌هایی که از نظر دولت توجیه فنی و اقتصادی و مالی داشته باشد، اختصاص داده شود. به علاوه قرار است ده میلیارد دلار هم از محل منابع ارزی خارج در طرح‌های توسعه‌ای نفت و گاز استفاده شود. با توجه به تحریم‌ها و کاهش حدود یک میلیون بشکه از صادرات نفت ایران؛ و همینطور با افزایش تولید و صدور نفت عربستان سعودی و لیبی و عراق، بهای نفت به میزانی که جمهوری اسلامی فکر می‌کرد بالا نخواهد رفت و این معنایی جز کسری بودجه بیشتر ندارد.

ارز حاصل از درآمد نفت در بودجه، بسته به سیاست‌های اقتصادی جهان سرمایه‌داری از طرق مختلف به کار گرفته می‌شود. بخشی از آن به مصرف

سرمایه‌گذاری مستقیم می‌رسد، بخشی به صورت اعتبارات بانکی یا کالاهای وارداتی واسطه‌ای وارد بخش صنایع و خدمات می‌شود، یا برای ورود کالاهای مصرفی مثل مواد غذایی هزینه می‌شود. تا آنجا که به بخش کشاورزی مربوط است، این گونه سیاست‌گذاری وارداتی همانگونه که امروز در بازار می‌بینیم به ورشکستگی کشاورزان و مهاجرت آنها به دنبال کار به شهرها می‌انجامد.

بخشی از هزینه‌ها در بودجه امسال، مانند سال‌های قبل، مربوط است به تقویت پایه‌های سیاسی و ایدئولوژیک حکومت. یعنی پولی که خرج اینارگران می‌شود؛ یا سهمی که برای آستان قدس رضوی کنار گذاشته شده؛ و یا کمک به اماکن زیارتی و دینی و عتبات عالیات. البته مثل همیشه بخش اساسی این هزینه‌ها یعنی ردیف مربوط به دستگاه امنیتی و جاسوسی و نیروهای سرکوب در بودجه مخفی مانده است.

بودجه سال ۹۱ اگر چه ظاهراً فراطبقاتی نوشته شده است و کل کشور، کل اقتصاد، کل منابع را با حد متوسطها و سرانه‌ها ارائه می‌دهد اما به واقع برنامه‌های طبقاتی و تبعیض آمیز است. درجه استثمار و میزان سودی که طبقه حاکم در نتیجه اجرای این بودجه به آن دست می‌یابد در واقع با حفظ موقعیت فرودستی و بردگی طبقات ستمدیده

مجبورند با وحشت نظاره‌گر روزهای تیره و تار مهم‌ترین متحد منطقه‌ای‌شان یعنی رژیم بشار اسد باشند؛ و پشت پرده این در و آن در بزبند تا شاید بتوانند پل‌های خراب شده را مرمت کنند و روابط فردای‌شان با مرتجعینی که قرار است جای اسد را بگیرند بیش از اندازه خصمانه نباشد.

نتیجه روند جاری تحولات بر سرنوشت خیزش عادلانه مردم سوریه پیشاپیش روشن است. اگر به هر علت «خلاف قاعده»، سیر تحولات جاری به نفع بشار اسد یا به طور کلی هیئت حاکمه کنونی چرخش کند و این‌ها به تنهایی و یا در ائتلاف با بخشی از مرتجعینی که امروز خارج از حکومتند در قدرت باقی بمانند، انتقامی سخت از توده‌های معترضی که با شروع خیزش خود «باعث این همه دردسر شدند» خواهند گرفت. و اگر از قدرت کنار زده شوند که به احتمال قوی چنین خواهد شد، سر رشته امور به دست ائتلاف دیگری از مرتجعین خواهد افتاد که بارها امتحان خود را با سرکوب هرگونه ترقیخواهی و آزاداندیشی پس داده‌اند.

منجمله همین‌ها که امروز پشتوانه دینی عملیاتشان فتوای فسیل‌های سلفی علیه «بشار اسد منافق» است. همین‌ها که

در ارتش سوریه را جذب کرد و با نیروهای شبه نظامی فرقه‌های رنگارنگ بنیادگرای اسلامی در آمیخت. کمک‌های مالی عربستان و نیروهای شبه نظامی مرتجع و تازه نفس اعزامی از لیبی هم به یاری «ارتش آزاد» آمد. درست همان موقع که آمریکا و اروپا و مقامات ناتو رسماً اعلام می‌کردند «مخالف راه حل نظامی برای سوریه» هستند، بازوی اوور آسیایی آن‌ها یعنی ترکیه «اسلامی معتدل» راه حل نظامی را به اجراء گذاشت. هم زمان «شورای ملی سوریه» با حضور چشمگیر نیروهای اسلام‌گرا تشکیل شد تا نقش اهرم سیاسی دیپلماتیک علیه رژیم سوریه را بازی کند و نیروهای اپوزیسیون را زیر یک چتر گرد بیاورد (یا در واقع در خدمت طرح‌های امپریالیست‌های غربی به خط و هرس کند).

از آن پس، دست نیروهای وابسته و مزدور آمریکا و اروپا روز به روز قوی‌تر شد و موضع رژیم جنایتکار سوریه روز به روز ضعیف‌تر. همکاری و حمایت مستقیم جمهوری اسلامی و مانورها و تاکتیک‌های سیاسی و دیپلماتیک برادران بزرگ رژیم بعث یعنی روسیه و چین نیز نتوانست آب رفته را به جوی باز گرداند. امروز اوضاع به جایی رسیده که سران جمهوری اسلامی

منطقه‌ای‌اش بیش از پیش به وضعیت هیئت حاکمه فعلی سوریه گره خورد. سرکوب شدید اما تأثیر معکوس داشت. خشم مردم بیشتر شد، اراده‌شان قوی‌تر و اعتراضات‌شان گسترده‌تر. تحولات سیاسی سوریه روی مسیری بی بازگشت افتاد. غربی‌ها آشکارا پا به میدان گذاشتند و خواهان کناره‌گیری بشار اسد شدند. دولت روسیه هم که از دوستان و حامیان قدیمی رژیم اسد محسوب می‌شود فعالانه پشت نظم موجود ایستاد و به رقیبان آمریکایی و اروپایی‌اش اعلام کرد که راه هرگونه اعمال فشار بر دولت سوریه و تغییر رژیم در آن کشور را سد خواهد کرد. یک جنگ کثیف نیابتی دیگر در منطقه آغاز شد که یک طرفش به روسیه و چین و جمهوری اسلامی متکی است و طرف دیگرش به آمریکا و فرانسه و انگلیس و مهره‌هایی مثل ترکیه و عربستان و قطر.

آنچه «ارتش آزاد سوریه» نام دارد و مسئولیت عملیات نظامی مختلف از جمله بمب‌گذاری‌های جدید در دمشق را به عهده گرفته ارتش و سازمان امنیت ترکیه (میت) سازمان داد. نهادی که به سرعت باندها و فرماندهان نظامی ناراضی

تحولات سوریه...

غربی با توافق دولت اسرائیل، سوریه را در تامين «امنیت» لبنان بعد از سال‌های جنگ داخلی شریک کرده بودند و در واقع کنترل ارتش و بخش امنیتی و دستگاه بوروکراتیک دولتی در لبنان را عمدتاً به آن‌ها سپرده بودند. در عین حال، لبنان و نیز عراق طی سه دهه به نقطه تلافی منافع طبقه حاکمه سوریه با جمهوری اسلامی ایران تبدیل شده و منافع مشترک استراتژیک، این دو رژیم مرتجع را به شکل فزاینده‌ای به هم متصل کرده بود.

با شروع جنبش ضد حکومتی در مارس ۲۰۱۱ رژیم اسد در هراس از تکرار صحنه‌های تونس و مصر و لیبی به سرکوب شدید روی آورد و با توجه به ناکارایی پلیس، ارتش را به جان مردم انداخت. هزاران نفر از نیروهای سپاه پاسداران و نیز مشاوران امنیتی اعزامی از ایران مستقیماً در سرکوب‌های آغازین شرکت کردند تا شاید اعتراضات در نطفه خفه شود. این چنین بود که پای جمهوری اسلامی در باتلاق وقایع سوریه فرو رفت، به آماج شعارهای خشمگینانه تظاهرکنندگان سوری تبدیل شد، و سرنوشت یا دقیق‌تر گفته باشیم موقعیت

افزایش ۱۵ درصدی کشت خشخاش در افغانستان دقیقاً در همین محدوده زمانی ۵ ساله دارد که این خود دلیلی است بر اضافه شدن یک مشتری بزرگ جدید به بازار مواد مخدر افغانستان که همانا سپاه پاسداران جمهوری اسلامی ایران است.

دو شبکه بزرگ زمینی و هوایی برای انتقال مواد از مرزهای شرقی تا شمال غربی کشور ایجاد شده است. سپاه سه آزمایشگاه مجهز برای تولید هروئین در گنبد کاووس و گناباد و آذرشهر بر پا کرده است.

سپاه تا به حال از دو مسیر خراسان / تاجیکستان / قبرس / لهستان و خراسان / ترکیه / اروپا برای انتقال این کالای پر سود به بازارهای غرب استفاده کرده است.

شبکه مواد مخدر سپاه شاخه‌هایی نیز در کشورهای آسیای جنوب شرقی ایجاد کرده که بیشتر در پولشویی و سامان دهی امور مالی این شبکه فعالند.

بخشی از هزاران سند محرمانه سفارتخانه‌های آمریکا که در سایت افشاگر «ویکی لیکس» منتشر شد مربوط به نقش جمهوری اسلامی در تجارت جهانی مواد مخدر بود و نشان می‌داد که رژیم ایران وسیعاً از پوشش و امکانات دیپلماتیک در این ارتباط استفاده می‌کند.

□

هر روزه از روش‌های جدید ترک اعتیاد می‌شنویم، از داروهای جدید، از بازگشایی مراکز جدید ترک اعتیاد و کارزارهای ضد مواد مخدر. اما علیرغم همه اینها پایان دادن به اعتیاد مواد مخدر در ایران به نظر غیر ممکن می‌آید. علتش اینست که سیستم سرمایه داری هم شرایط و روحیه استفاده از مواد مخدر را ایجاد می‌کند و هم خود مواد را به شکل کالا در کنار کالاهای دیگر به بازار عرضه می‌کند. در ایران، تولید و حمل و نقل و فروش مواد مخدر یک کسب و کار چند میلیارد دلاری است که به راحتی می‌توان نامش را بعد از نفت و گاز قرار داد. تفاوت در اینست که مجبورند توسط یک شبکه پیچیده و مخفی مافیایی سازمانش دهند. با لابراتوارهای مخفی، محموله‌های مخفی، پروازهای مخفی، اسکله‌های مخفی، اسناد قلابی، پوشش‌های دیپلماتیک و...

آیا می‌دانید که...

بنا به گفته‌های چند شاهد عینی، بازار داخلی مواد مخدر فقط در انحصار ادامه در صفحه بعد



یک کسب و کار کثیف و پر درآمد

دو میلیون نفر برآورد کرده‌اند. در این دنیای سرمایه‌داری همه چیز کالا است و همه روابط حول سود می‌چرخد. همه می‌دانند که مواد مخدر یک کالای سودآور است، اما ظاهراً همه رژیم‌های ارتجاعی از جمله جمهوری اسلامی مخالف تجارت و مصرف مواد مخدرند. نمایندگان طبقه حاکمه ایران در مجلس و دولت در صورت مبارزه با اعتیاد و تجارت و قاچاق مواد مخدر داد سخن می‌دهند. رسانه‌های حکومتی مرتباً خبر از اعدام قاچاقچیان مواد مخدر می‌دهند. بعضی از مردم می‌گویند این اعدام‌ها کار خوبی است چون باعث می‌شود جوانان به سوی مواد مخدر نروند! این‌ها واقعاً خوش خیال‌اند.

آیا می‌دانید که...

سپاه پاسداران انقلاب اسلامی رکن اصلی تجارت مواد مخدر در ایران است.

سپاه با کنترل این تجارت پر سود نه فقط بخش بزرگی از بازار داخلی را پوشش می‌دهد بلکه مهم‌تر اینکه بازار اروپا را هم نشانه می‌گیرد.

از حدود ۵ سال پیش بخش اطلاعات سپاه مستقیماً با بعضی از گروه‌های مسلح محلی در افغانستان که مزارع کشت خشخاش و آزمایشگاه‌های تولید مواد مخدر در اختیار دارند وارد معامله شده است. عکس‌های ماهواره‌ای نشان از

به مواد مخدر در ایران روز به روز بیشتر می‌شود. این آسیب اجتماعی بزرگ هزاران نفر را دچار فقر و بدبختی کرده، به دام مرگ انداخته است. ده‌ها هزار خانواده نگران و درمانده، علاج بستگانشان را آرزو می‌کنند و یا گرفتار رقت و فتنه امور آنان هستند.

وضعیت آنقدر حاد شده که به رسانه‌های خبری حکومت هم راه پیدا کرده است. هر از گاهی تصاویر انسان‌های له شده‌ای را نشان می‌دهند که در جایی پرت از فرط کشیدن مواد روی پای خود خم شده‌اند، در لجن غوطه ورنند، یا بر زمین افتاده و آخرین نفس‌ها را می‌کشند. هیچ گوشه از کشور از این آسیب در امان نیست. تهران و مشهد و کرمانشاه و سنندج و تبریز و بلوچستان و لرستان همه گرفتارند. فریاد بسیاری بلند شده که چرا «نظام مقدس» و پر ادعا از حل این مسئله عاجز است؟ چه دستانی در کارند؟ آیا کار امپریالیست‌هاست که پای مواد مخدر را طی قرن گذشته به بسیاری جاها باز کردند؟ یا کار باند‌های بزرگ مواد مخدر است؟ جمهوری اسلامی این وسط چه کاره است و چرا با این همه ستادهای مبارزه با مواد مخدر و اعدام‌های مداوم و گاهی دستجمعی باز هم انواع و اقسام مواد با هر قیمتی و برای هر سلیقه‌ای سر چهارراه‌ها مثل آب نبات در دسترس همه است؟ منابع مختلف شمار معتادان رسمی را بیش از

امکان‌پذیر می‌شود. مصرف مادی، آموزش، بهداشت، ورزش، فرهنگ و هنر کاملاً نابرابر توزیع می‌شود و واژه «سرانه» صرفاً به صورت یک واژه فریبنده در ردیف‌های بودجه باقی می‌ماند.

آیا مردم ایران می‌توانند نوع دیگری از اقتصاد، نوع دیگری از مناسبات، نوع دیگری از زندگی را تجربه کنند؟ آیا می‌توانند از تقسیم کار و سلسله مراتبی که باعث استثمار و فقر و فلاکت کارگران و زحمتکشان می‌شود رهایی پیدا کنند؟ جواب مثبت است. کلید چنین تغییری انجام یک انقلاب واقعی و ریشه‌ای است. انقلابی کمونیستی که زندگی را به گونه‌ای دیگر سازمان خواهد داد. می‌توان اقتصادی بدون استثمار، بدون وابستگی و متکی به خود را ایجاد کرد. از دور باطلی که سیاست «مزیت نسبی» و دستورهای صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی در اقتصاد جهانی به وجود آورده‌اند خارج شد. اقتصادی موزون با رابطه‌ای منطقی و متقابل بین کشاورزی و صنعت ساخت که دیگر درآمد نفت رکن اساسی‌اش نباشد. حتی می‌توان رویکرد تاملین سوخت کشور را به طور رادیکال تغییر داد و به منابع دیگر انرژی مثل خورشید و باد و... فکر کرد. برنامه اقتصادی و بودجه نویسی بر مبنای چنین اهدافی از بیخ و بن متفاوت از بودجه‌های نفتی از نوع بودجه سال ۹۱ خواهد بود. ■ هیوا کمالی

از همین امروز چماق‌های‌شان را برای سرکوب کارگران و جوانان بیکار و زنان و دهقانان و ستمدیدگان کرد و روشنفکران که برپا کنندگان خیزش علیه رژیم اسد بودند، در هوا تکان می‌دهند. رهاورد این‌ها برای مردم سوریه چیزی جز ادامه استثمار، ادامه وابستگی به نظام جهانی سرمایه‌داری امپریالیستی، تحکیم دستگاه پلیسی و امنیتی، دخالت احکام شرعی در قانون و قضاوت و زندگی اجتماعی و حیطة خصوصی، گسترش ارزش‌های قرون وسطایی و مردسالارانه و باورهای خرافی نخواهد بود.

مردم سوریه نیز مانند بقیه مردم در این دنیای بیعدالتی و نکبت و بهره‌کشی و توطئه هیچ راهی ندارند مگر دست زدن به یک انقلاب واقعی و ریشه‌ای اجتماعی، با دستیابی به آگاهی و علم انقلاب، با پرورش و سر برآوردن یک نیروی رهبری کننده کمونیستی از صفوف کارگران و زنان و روشنفکران پیشرو و نواندیش، و با اتکاء به نیرو و اراده مبارزاتی خودشان. این موضوعی است که هر روز ذهن شمار بیشتری از روشنفکران انقلابی و کمونیست و چپ را به خود مشغول می‌کند. ■

حمید محمصی

یک کسب و کار کثیف...
سپاه نیست و ضربه زدن به باندهای قاچاق در ایران در واقع بیان جنگی است که بر سر این بازار جریان دارد. حتی مواردی دیده شده که مواد مخدر کشف شده توسط نیروی انتظامی که نابودیش را طی مراسم رسمی اعلام کرده‌اند در اختیار سپاه پاسداران قرار گرفته و در چرخه تجارت داخلی مجدداً توزیع شده است.

در شهرهای بزرگ و مشخصاً در تهران، چند لابراتور فراوری مواد مخدر وجود دارد که توسط نیروهای مسلح محافظت می‌شود. □

منادیان اخلاق اسلامی و «حفظ خانواده» و «مدیریت امام زمانی»، همان کسانی هستند که کثیف‌ترین شیوه‌های کسب سود و افزودن بر سرمایه‌های خود را در پیش گرفته‌اند. هیچ کدام از جناح‌های جمهوری اسلامی در این سه دهه حیات ننگینش نمی‌تواند ادعا کند که در این تجارت خانمانسوز نقشی نداشته است.

در چند ساله اخیر، میزان اتکاء نهادهای حکومتی به تجارت مواد مخدر سیر صعودی پیدا کرده است. برای نمونه می‌توانیم به ارقامی که اخیراً از اسناد نهادهای اطلاعاتی کشورهای منطقه و آمریکا به بیرون درز کرده رجوع کنیم. در سال ۲۰۰۶ مقدار بیست کیلوگرم هروئین ایرانی در جمهوری آذربایجان کشف شد. در سه ماهه سال ۲۰۰۸ این مقدار به ۱۵۰۰ کیلوگرم افزایش یافت. و در سه ماهه اول سال ۲۰۰۹ این رقم به حدود ۵۹۰۰ کیلوگرم رسید. اقلام ذکر شده در همه این موارد به طور کامل مراحل آزمایشگاهی را طی کرده و آماده عرضه به بازار بودند. بر پایه همین اسناد، ایران تا سال ۲۰۰۸ مواد مخدر را از طریق ترکیه به اروپا می‌فرستاد ولی به علت درگیری‌های حزب کارگران کردستان (پ ک ک) و ارتش ترکیه این راه نا امن شده و از آن پس، حکومت مسیر جمهوری آذربایجان را برای ادامه کار انتخاب کرد.

آیا می‌دانید که...

تجارت مواد مخدر در ایران مستقیماً به سیاست ربط دارد. در سال‌های پایانی دهه ۱۳۶۰ سپاه پاسداران برای ضربه زدن به جنبش انقلابی کردستان و تغییر فضای سیاسی ضد رژیم در آن منطقه، طرح مخفیانه‌ای را تحت نام «طیرا ابابیل» به اجرا گذاشت. بر مبنای این طرح، میزان گسترده‌ای مواد مخدر

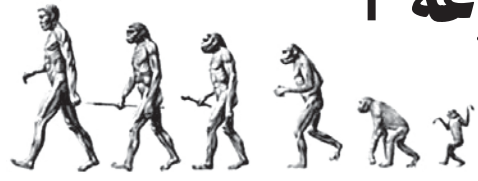
به قیمت ارزان در محلات پر جمعیت سنجید به ویژه در میان جوانان توزیع شد تا مانع از شکل‌گیری روحیه انقلابی در نسل جوان و روی آوردن‌شان به سوی آرمان انقلابی و تشکلهای مبارز شود. بعدها دامنه این طرح به منطقه کردستان عراق هم گسترده شد. در نتیجه محیطی که زمانی در آن هیچ نشانه‌ای از مواد مخدر نبود امروز با معضل اعتیاد دست به گریبان است.

مرتضی رضایی یکی از فرماندهان قدیمی سپاه و از افراد موثر در شکل‌دهی اطلاعات سپاه که آگاهانه از حضور رسانه‌های پرهیز می‌کند، برای «حل مسائل مالی» این نهاد سرکوبگر، فعالیت در زمینه تجارت مواد مخدر را از سال‌ها پیش طراحی کرد. او همان کسی است که قبلاً در دوران صدام، پروژه چاپ دینار جعلی عراقی، و بعدها قاچاق نفت تحریم شده عراق، قاچاق عتیقه از ایران به خارج، و قاچاق سوخت به آن سوی مرزها را هم سازمان داده بود. تحت هدایت او، بخشی از هزینه گردان‌های عاشورا و «لباس شخصی‌ها» که مسئول مستقیم سرکوب و کشتار مردم‌اند از راه تجارت مواد مخدر تامین می‌شود. □

معضل اعتیاد و تجارت مواد مخدر در ایران کاملاً و مستقیماً به حیات و عملکرد اقتصاد و سیاست جمهوری اسلامی گره خورده است. نظامی که این چنین از سود سرشار تجارت مواد مخدر و تأثیرات مخدیرکننده اجتماعی آن بهره‌مند باشد، دلیلی ندارد که از این کسب و کار دست بکشد. این چیزی است که در مورد رژیم‌های مرتجع در منطقه مثلث طلایی جنوب شرق آسیا و در مرکز کشور برمه هم می‌بینیم که تولید و تجارت مواد مخدر یک ستون حاکمیت را تشکیل می‌دهد. یا در مورد کشور مکزیک که باندهای مافیایی و جناح‌های حکومتی‌اش آن چنان در هم تنیده شده‌اند که جدا کردنشان کار حضرت فیل است. سپاه پاسداران ایران نیز به سرعت همین راه را طی کرده است. هر جا در گوشه خیابان پیکر مچاله شده‌ی یک هروئینی را دیدید، هر جا در بین اقوام و آشنایان خود پر شدن سریع نوجوانان با زهر کراک و شیشه را شاهد بودید، هر جا فریادهای دختر جوانی را از خانه همسایه شنیدید که پدر معتادش می‌خواهد او را به زور وادار به تن فروشی کند، تشخیص آرم کامل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی با آیه و اسلحه‌اش بر همه این صحنه‌ها کار دشواری نخواهد بود. ■ **کاوه اردلان**

معرفی یک کتاب ممنوعه

پندار خدا
نویسنده: ریچارد داوکینز
مترجم: ا. فرزاد
www.secularismforiran.com
سال ترجمه: ۲۰۰۷



«پندار خدا» نام کتابی به قلم ریچارد داوکینز، زیست‌شناس انگلیسی است که تلاش دارد این حقیقت را بیان کند که «بی‌خدا بودن خواسته‌ای واقع‌گرایانه، شجاعانه و باشکوه است» و با سپر علم به جنگ دین و خرافه می‌رود. او که نظریه تکامل داروین را اساسی برای اثبات پندار آلود بودن خدا باوری می‌داند، در فصل نخست کتابش تحت عنوان «یک کافر عمیقاً دیندار»، انواع مختلف خداپاواران را تعریف می‌کند. او به درستی نشان می‌دهد که اختلاف دیدگاه افراد نسبت به خدا بسیار وسیع است. بعضی افراد دیدگاهی را که می‌توان «دین اینشتینی» نامید با «دین فراطبیعی» یکسان می‌بینند و تصور می‌کنند که «خدای» هر دو دیدگاه یکی است اما داوکینز با مثال‌های بسیار نشان می‌دهد که دین اینشتینی با دین فراطبیعی مثل مسیحیت فرسنگها تفاوت دارد. او تفاوت دیدگاه اینشتین را به نقل از خود او اینگونه بیان می‌کند: «دینداری همانا درک این نکته است که چیزی فراسوی همه چیزهای تجربه پذیر هست که ذهن ما نمی‌تواند دریابد و زیبایی و ظرفیتش تنها به طور غیر مستقیم و به سان تأملی ضعیف بر ما ظاهر می‌شود. به این معنا من دیندار هستم.» بعد از بیان این تفاوت، داوکینز حساب خود را با کسانی که چنین دیدگاهی دارند جدا می‌نماید و می‌گوید خدایی که وی یک پندار می‌نامد خدای فراطبیعی است. خدایی که نه تنها جهان را آفریده بلکه خدای شخص‌واری است که در جهان یا خارج از آن زندگی می‌کند و بر تمامی امور انسان‌ها و جهان نظارت و دخالت دارد.

خدا - یک پندار



در فصل بعدی، اندیشه‌هایی چون «سکولاریسم، «لاداری گری» و «نوما» را شرح داده و طیفی شامل ۷ بخش را به عنوان «طیف داوری آدمی درباره وجود خدا» معرفی می‌کند. سه دیدگاه ذکر شده، در عصر روشنفکری در میان دانشمندان و کسانی که قادر به حل کردن تضاد میان علم و دین نبودند شکل گرفت. داوکینز، این قبیل افراد را که دین در حاشیه و بخش خصوصی زندگیشان وجود دارد همچون پیروان ادیان ابراهیمی، به دقت به نظریه تکامل دعوت می‌کند. نظریه‌ای که وجود موجوداتی بدون طی کردن مراحل تکامل تدریجی را غیر ممکن می‌داند. بر اساس نظریه تکامل داروین «هر هوش آفریننده‌ای که پیچیدگی کافی برای آفرینندگی داشته باشد، فقط می‌تواند محصول یک فرآیند پیوسته تکامل تدریجی باشد. چون هوش‌های آفریننده در جهان تکامل یافته‌اند، ناگزیر وجودشان مقدم بر وجود خود جهان نیست و لذا نمی‌توانند مسئول طراحی جهان قلمداد شوند. به این معنا خدا یک پندار است.» با این استدلال، به روشنی، ایده خلقت جهان توسط یک عامل فراطبیعی (خدا) نقض شده و تکامل تدریجی داروین به عنوان مهم‌ترین نظریه شناخته شده در تبیین هستی معرفی می‌شود. داوکینز در فصل‌های سوم و چهارم، پس از بررسی برهان‌های گوناگون پیرامون فرضیه وجود خدا و باطل نشان دادن آنها و ارائه حقایق علمی پیرامون تکامل، برهان‌هایی خود را براساس نظریه تکامل و انتخاب طبیعی داروین در تبیین تکامل موجودات از اشکال ساده تا اشکال پیچیده امروز بیان داشته و نتیجه می‌گیرد خدای آفریننده یا هوش فراطبیعی وجود ندارد.

آنچه بزرگترها می‌گویند را باور کن

درست است که متعصبان دینی، روحانیون و حکومت‌های مذهبی از ترویج این نظریه جلوگیری می‌کنند و هستند کسانی که تا به امروز با این استدلال روبرو نشده‌اند، اما داوکینز به خوبی نشان می‌دهد که مبارزه او صرفاً با خلقت‌گرایی نیست. او با خرافات سر ستیز دارد. دین و خرافاتی که از آن شکل می‌گیرند،

و این مسئله هیچ ربطی به دین ندارد. او از واژه آلمانی زاینگیست به معنی «روح زمانه»، برای نامیدن این توافق نظر عمومی که با گذر زمان تغییر می‌کند بهره می‌برد. داوکینز در دو بخش ادعایش را تبیین می‌کند. نخست اینکه تغییرات همزمان در میان مردمان متأثر از انتقال افکار از ذهنی به ذهن دیگر توسط رسانه‌های جمعی، اینترنت، سخنرانی‌ها و سایر ابزارهای ارتباطی است. بعضی افراد در دریافت این تغییرات جلوتر و بعضی عقب‌ترند اما در نهایت تغییرات همگانی می‌گردد. اما مورد دوم عامل تغییرات زاینگیست است و داوکینز دو دلیل عمده را برای این تغییرات مطرح می‌کند: یکی رهبرانی که جلوتر از زمانه خود حرکت می‌کنند، به پا می‌خیزند و ما را به دنبال خود می‌کشاند. مثال‌هایی زنان و رهایی بردگان مثال‌هایی از این دست تغییرات است. عامل دوم بهبود وضع آموزش و پرورش و کسب آموزه‌های علمی است که مدام در حال تکامل‌اند. بنابراین اتفاق نظر اخلاقی، یک نسخه فرهنگی است که در طول زمان شکل می‌گیرد، تکامل می‌یابد و اشاعه پیدا می‌کند، بدون نیاز به کتابی که از طریق جبرئیل به قلب پیامبران وحی شود. میزان آگاهی اجتماعی و توسعه فناوری نیز در بهبود زاینگیست‌ها و ترویج سریع‌تر آنها بسیار حائز اهمیت است.

دین چه اشکالی دارد؟

تا این مرحله به اشکال تراشی‌های دینداران که حاضر به پذیرش پندار بودن خدا و دین نیستند جواب داده شد. حال می‌پرسند «دین چه اشکالی دارد؟ این همه دشمنی چرا؟» این عبارت عنوان فصل هشتم کتاب است و داوکینز ضررهای دین را بیان



می‌کند. از مهمترین اشکالات دین، اندیشه بنیادگرایی دینی است که حقیقت کتاب مقدس برایش اصلی خدشه ناپذیر است، از همین رو با تلاش بسیار مانع علم ورزی می‌شود. از تغییر عقیده ممانعت می‌کند و شیره عقل را می‌خشکاند. دین در پرتو بنیادگرایی به جنایت‌های مختلف دست می‌زند. همجنس‌گرایان را مجازات می‌کند، به بهانه حفظ حیات انسان مانع از سقط جنین شده و به زنان ستم می‌کند اما از سوی دیگر فرمان قتل انسان‌هایی که او را نپذیرند صادر می‌نماید. به کودکان در مراکز دینی آسیب‌های جسمی و ذهنی می‌رساند و هزاران جنایت دیگر همه از دین منشاء می‌گیرند. «ایمان به این دلیل شر است که مستلزم هیچ توجیهی نیست و زیر بار هیچ استدلالی نمی‌رود».

دین و کودک آزاری

در فصل نهم داوکینز به کودکان می‌پردازد و رهایی از دین را برایشان خواستار است. او به واژه‌هایی چون «بچه مسلمان» و «بچه مسیحی» اشاره می‌کند و ذهن یک کودک را ساده‌تر از آن می‌بیند که بتوان برچسب دینی به آن گمارد بلکه پیشنهاد می‌کند که هر جا با چنین عبارتی مواجه شدید آن را به «بچه والدین مسلمان یا مسیحی» تغییر دهید که این کار این فایده را در بر دارد که کودک برای انتخاب نگرش کنجکاو شود و بداند خود اوست که باید تصمیم بگیرد نه تبار و فرهنگ و جامعه اش.

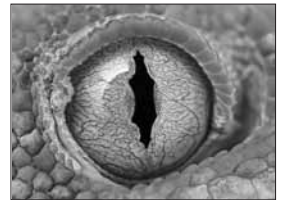
در فصل پایانی تحت عنوان «خلاء چشمگیر» بدین مدعی دینداران می‌پردازد که «دین خلاء خداگونه ذهن انسان را پر می‌کند» و به این سبب باید وجود داشته باشد. داوکینز می‌پرسد «آیا نمی‌توان گفت خدا فقط جای خلائی را که می‌توانیم با چیز بهتری پر کنیم مشوش می‌کند؟» کتاب پندار خدا سرشار از استدلال‌ها و شواهدی است که بسیار جالب توجه‌اند اما بیان آنها در این مختصر نمی‌گنجد. در پایان علاقمندم، آنچه را که داوکینز در پیشگفتار کتابش نوشته بود برای کسانی که با این خلاصه تا حدودی با چارچوب مطالب کتاب آشنا شده‌اند، ارائه دهم. داوکینز می‌نویسد:

«در واقع مطمئنم که خیلی از کسانی که مذهبی بار آمده‌اند، دل خوشی از دین ندارند، به آن بی‌اعتقادند، یا نگران خیانت‌هایی هستند که به نام دین انجام می‌شود. این دسته اشتیاق گنگی برای ترک دین والدین‌شان دارند و آرزو می‌کنند که ای کاش می‌توانستند دین را ترک کنند اما نمی‌دانند که گزینه ترک دین پیش رویشان است.» مطمئن باشید که می‌توانید بی‌خدایی شاد باشید و به بی‌خدایی خود مباحثات کنید چرا که بی‌خدایی نشاندهنده استقلال ذهنی و درحقیقت نشانگر عقلی سلیم است. ■

حتی بدون خلقت‌گرایی موجود هستند. از همین رو داوکینز در فصل‌های بعدی به جنبه‌هایی از اندیشه‌های خداناباور اشاره می‌نماید که دین را لازم تلقی می‌کنند. بعضی افراد حتی اگر بپذیرند که خدایی وجود ندارد، دین را تسلی بخش، تعلیم دهنده و مروج اخلاق می‌دانند. بعضی می‌گویند چون دین همیشه وجود داشته پس باید دیندار بود. و برخی دیگر بدون در نظر گرفتن اینکه نگرششان نگرشی دینی است به دلیل آنکه آگاهی و علم لازم برای تبیین پدیده‌های پیچیده عالم را ندارند، برای پرکردن شکاف‌های ذهنی‌شان به خرافه متوسل می‌شوند. داوکینز برای مبارزه با این دیدگاه‌ها ابتدا ریشه‌های دین را می‌شکافد و همچون قبل با استفاده از نظریه تکامل داروین این کار را می‌کند. او در یک روند تدریجی و پژوهشی، با استفاده از مثال‌های جالب، نشان می‌دهد که «دین... محصول فرعی چیز دیگری» است. منظور از محصول فرعی چیزی بودن این است که چیزی به عنوان یک اصل طبیعی و سودمند برای جهان در یک تکامل تدریجی و انتخاب طبیعی وجود دارد اما تغییر شرایط سبب می‌شود که همان اصل دچار کجروی شود. اما اصل طبیعی چه بوده که در کجروی به دین مبدل شده است؟ داوکینز مدعی است که «مغز کودک انسان از این قاعده سرانگشتی» تبعیت می‌کند که هر آنچه بزرگترهات می‌گویند باور کن. همین قاعده یک مزیت در انتخاب طبیعی نسل انسان بوده و متضمن بقای اوست. اما جایی که این اصل طبیعی به کجراه می‌رود، محصول فرعی آن «ساده لوحی برده وار» است. بدین شکل کودک نمی‌تواند میان نصایح خوب و بد تمایز قائل شود و او هشدار را که می‌گوید «در رودخانه‌ای که کروکودیل‌ها زندگی می‌کنند قایقرانی نکن» به اندازه هشدار «باید هنگامی که ماه کامل می‌شود بزنی قربانی کنی و گرنه باران می‌بارد» قبول می‌کند و آن را به نسل‌های بعد از خود منتقل می‌سازد.

طراحی هشیارانه دین

داوکینز تا اینجا نشان داد که دین ریشه در انحرافی دارد که در تبعیت برده وار کودک انسان رخ می‌دهد. اما او شکل‌گیری ادیان سازمان یافته را حاصل نقش هدفمند کشیشان، خاخام‌ها، آیت‌الله‌ها و سایر کسانی که از تفکر دینی منتفع می‌شوند، می‌داند. «متملاً ادیان هم مانند مدها و هنرها، دست کم تا حدودی، هشیارانه طراحی شده‌اند.» در پایان این فصل، داوکینز برای ملموس‌تر شدن بحث ادیان سازمان یافته، مثال «آیین بارپرستی در جنوب اقیانوس آرام» را شرح می‌دهد. این آیین که بسیار با اندیشه مذهب شیعه درباره امام زمان شباهت دارد ساخته و پرداخته ذهن و تخیل انسانها بوده و به نسل‌های مختلف منتقل شده است. او همچنین بر این عقیده است که ادیان ابراهیمی شکل پیچیده شده‌ای از اینگونه آیین‌ها هستند که در اعصار گوناگون صیقل خورده و اکنون به ما رسیده‌اند.



اخلاقیات یا چاپلوسی؟

داوکینز بعد از این که ریشه‌های دین از منظر داروینی را تبیین کرد به مهمترین مسئله دینداران یعنی اخلاقیات پاسخ می‌گوید. فصل ششم این کتاب با این پرسش آغاز می‌گردد «آیا برای اخلاقی بودن به دین نیاز داریم؟» برای پاسخ به این سوال، به پژوهشی اشاره می‌کند که توسط دو نفر به نام‌های هاوزر و سینگر انجام شده و نتیجه‌اش این است که میان باورها و داوری‌های اخلاقی خداباوران و بی‌خدایان هیچ تفاوتی نیست. با وجود این، اذهان دیندار پررشتی را از سر بدجنسی به میان می‌کشند «اگر خدایی نیست چرا خوب باشیم؟» اما دانشمندان ما با زیرکی تمام پاسخ می‌دهد «آیا می‌گویید که فقط برای کسب رضایت و پاداش خدا و اجتناب از خشم و عذاب او تلاش می‌کنید که خوب باشید؟ این اخلاقیات نیست. این تملق و چاپلوسی جلوی دوربین امنیتی عظیمی است که از آسمان شما را زیر نظر دارد... اگر بگویید که در غیاب خدا مرتکب دزدی، تجاوز و قتل می‌شوید نشان داده‌اید که شخصی غیر اخلاقی هستید. اما اگر بپذیرید که حتی در صورت عدم وجود نظارت الهی همچنان آدم خوبی می‌مانید، قطعاً زیرآب این ادعا را زده‌اید که برای خوب بودن، وجود خدا لازم است.» دیندار فرضی حتی پس از شنیدن این استدلال زیبا هم کوتاه نمی‌آید و می‌گوید اگر اینگونه که شما می‌گویید باشد پس اخلاقیات نسبی و دلخواهی می‌شود در صورتی که دین و کتب مقدس سبب شده‌اند که جوامع قواعد اخلاقی واحدی داشته باشند.

داوکینز در فصل هفتم تحت عنوان «زاینگیست اخلاقی دگرشونده» می‌گوید اتفاق نظر اخلاقی مردم چه دیندار باشند چه نباشند به طرز غافلگیر کننده‌ای همگانی است.

جرم! مجازات! ارباب...

گستره‌شان وسیع است. محروم شدن از کار و زندگی اجتماعی تا شکنجه و اعدام. از قانون خدایی «چشم در برابر چشم» تا سنگسار. از زندان‌های طویل‌المدت تا شلاق زدن جوانان در ملاءعام. طبق «قانون مجازات اسلامی» بیش از ۲۰ عنوان کیفری در جمهوری اسلامی مجازات اعدام دارد. در حالی که بیشتر آن‌ها جرائم من‌درآوردی‌اند. از اعدام به دلیل «جرم»‌های سیاسی بزرگ و کوچک که نام «اقدام علیه امنیت ملی» را می‌گیرد تا خرده مواد فروشی. از اعدام «تروریست‌های اقتصادی» (که اگر این نام گذاری‌های احمقانه را بپذیریم، سردسته‌شان مقامات جمهوری اسلامی‌اند) تا اخیراً در اقدامی بی‌نظیر صدور حکم اعدام پس از سه بار تذکر به خاطر نوشیدن مشروبات الکلی. از محاربه (یعنی جنگ با خدا) تا کفرگویی و یا حتا انتقاد و یا فحش دادن به ۱۴ معصوم. از مسیحی شدن یا بهایی بودن افراد، تا مسلمانانی که «مرتد» شده و/یا خود مدعی دریافت وحی یا امام زمان بودن شده‌اند. طبق رسانه‌های جمهوری اسلامی هم اکنون ده‌ها «امام زمان» در زندان به سر می‌برند و چرا که نه؟ به قول احمد کسروی وقتی کلی نادان شبانه روز در انتظار «امام زمان»‌اند خب بالاخره یکی می‌آید و می‌گوید: «من همانم».

یک آماج دیگر اعدام‌ها در جمهوری اسلامی، مردم‌میت‌های غیرفارس‌اند. ستم ملی و ترکیب این ستم با ستم مذهبی در مواردی مانند کردستان و بلوچستان، مردم این مناطق را مرتباً به مقابله با جمهوری اسلامی بر می‌انگیزد. به صورت فعالیت در گروه‌های سیاسی و مذهبی و یا به صورت انفرادی. این تضاد مهمی است که جمهوری اسلامی از بدو روی کار آمدن با آن روبرو بوده و نه تنها حل نشده بلکه به دلیل سیاست‌های ارتجاعی و شوونیستی و سرکوبگرانه‌اش حادث‌تر نیز شده است.

کمونیست‌ها بی‌خدایند. دست به سلاح ببرند یا نبرند، محارب‌اند. چون بنیان نظام را نشانه گرفته‌اند و می‌خواهند مسیر «طبیعی» دوران را تغییر دهند. از اسلام برگشتگان مرتدانند. چون «دین خدا» و نگرش بندگی و تسلیم راه خردمندان تا حد نفی «خدا» کنار گذاشته‌اند. بهائیان «جاسوس اسرائیل»‌اند، چون در اقدامی بی‌سابقه اعلام کردند «صاحب زمان ظهور کرده است» و به زعم رژیم «فقط اسرائیل از این ادعا نفع می‌برد!». جوانان مغلظم عمومی‌اند. چون «بدحجابند»، عاشق می‌شوند، خارج از قوانین شریعت رابطه جنسی برقرار می‌کنند، موسیقی و رقص و شادی را دوست می‌دارند و... هم‌جنس‌گرایان باید کشته شوند چون

گرایش جنسی‌شان خلاف «نظم طبیعی آدم و حوایی قرآنی است» و بنیان خانواده سنتی را زیر پا می‌گذارند. حتا کسی حق اظهار نظر درباره وجود همجنس‌گرایان در ایران را ندارد، چون نقض شریعت است. «سیامک قادری» روزنامه‌نگار سابق خبرگزاری دولتی ایرنا به دلیل انتشار مصاحبه با افرادی هم‌جنس‌گرا در وبلاگ خود پس از اظهارات احمدی‌نژاد که گفته بود در ایران همجنس‌گرا نداریم، به ۴ سال زندان، شلاق و جریمه محکوم شد. منتقدان، «نشر اکاذیب» می‌کنند. چون سیاست‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی دولت اسلامی را مورد سوال قرار می‌دهند. خلاصه این‌که اکثریت مردم در حال اقدام علیه امنیت ملی‌اند. کیفر همه این‌ها اعدام است. به قولی اگر یک حساب سردستی بکنیم همه حذف می‌شوند.

«نظم عمومی» کلیدواژه نظام جمهوری اسلامی و سه قوه آن است و اخلال علیه آن در سطوح مختلف مجازات دارد. ظاهراً قرارست سه قوه مجزا باشند اما در برابر آن چه عنوان «نظم عمومی» گرفته است، همه قوا به کار می‌آیند و بی‌هیچ تفکیکی. قدرت مطلقه ولی فقیه و رای همه قوا قرار می‌گیرد. این قدرت مطلقه حکم حکومتی صادر می‌کند. «این باید برود، آن باید بماند». این قانون نظام جمهوری اسلامی است.

این‌ها فقط گوشه‌ای از قوانین قضائی و به دنبال آن اجرایی حکومت اسلامی است. آیا این قوانین انسانی، عقلانی و عادلانه است؟ مسلماً نیست. اما این‌ها قوانینی برخاسته از یک مناسبات طبقاتی و استثمارگرانه‌اند و منطق بر آن. این قوانین خود نشان می‌دهند که جامعه بر اساس کدام مناسبات اقتصادی، اجتماعی و ایدئولوژیکی سازمان یافته است. از این قوانین هیچ انتظار دیگری نباید داشت. همه نظام‌های متکی بر مالکیت خصوصی و حکومت اقلیت بر اکثریت، به هر طریق باید بر اساس قوانین ضد مردمی عمل کنند و به جز این نمی‌توانند. در پیشرفته‌ترین کشور سرمایه‌داری جهان یعنی آمریکا، در چند ایالت کماکان قانون مجازات اعدام برقرار است. این قانون البته شامل جنایت‌کاران جنگی چون دانالد رامسفلد که خون ده‌ها هزار عراقی بر دستانش خشکیده یا هنری کیسینجر که به فرمانش روستاهای ویتنام را با ناپالم شخم زدند، نمی‌شود. این قانون شامل شکنجه‌گرهای زندان ابوغریب در بغداد نمی‌شود. بلکه این قانون اساساً جوانان سیاه پوست را هدف قرار داده است. جوانانی فقیر که هیچ چیزی برای از دست دادن ندارند به جز زندگی‌شان. جمهوری دینی بیش از سه دهه است که با سرکوب و تحمیق مذهبی

حکومت کرده است. سال‌هاست که به رغم شعارهای «ضدامپریالیستی» اما با پشتوانه امپریالیست‌ها امورات خود را گذرانده است. رابطه این حکومت با مردم همیشه رابطه سرکوب و اعدام و جهل و خرافه بوده است. ضرب المثلی می‌گوید «کسی که ابزاری به جز چکش نداشته باشد، همه را میخ می‌بیند!» این حکایت جمهوری اسلامی است. چکش آن‌ها سال‌ها کار کرد. برای سالیان دراز خرافه دین و مذهب و «امام زمان» و محاربه با این و آن را به‌کار بردند و میخ آنان اکثریت این جامعه بودند. اما امروز چه؟

و سوال مهم‌تر این است: کدام نظام قضایی و اجرایی باید جایگزین

نظام موجود شود؟ آن نظام انقلابی سوسیالیستی که ما برایش مبارزه می‌کنیم به ناهنجاری‌های جامعه طبقاتی چه پاسخی خواهد داد؟ آیا از هم اکنون می‌توان چیزهایی را در این ارتباط روشن کرد؟ به ویژه در زمینه حکم اعدام برای آنانی که جنایت‌های بی‌شماری علیه مردم مرتکب شده‌اند. کسی که زندگی‌اش به خاطر جنایت‌های این رژیم زیر و رو شد به رغم مخالفت با حکم اعدام می‌گوید «اما من امثال قاضی مرتضوی را تکه پاره خواهم کرد!» دولت نوین سوسیالیستی در این مورد چه می‌گوید؟ دادخواهی و اجرای عدالت در دولت انقلابی، و در مواردی اینچنینی، چه معنایی دارد؟ ■

کمونیست‌های انقلابی برای برقراری نظامی مبارزه می‌کنند که در آن هیچکس برای عقاید و باورهایش تحت تعقیب و مورد آزار قرار نگیرد و به زندان نیفتد.

نظامی که در آن بازداشت و بازرسی بدنی افراد و خانه‌گردی‌های غیر منطقی و جابرانه و بی حساب و کتاب ممنوع باشد. متهمان و دستگیر شدگان حق برخورداری از محاکمه و دفاع از خود در برابر اتهامات وارده و کیفرخواست را داشته باشند. هرکس که به جرمی متهم می‌شود حق گرفتن وکیل داشته باشد. تحت هیچ شرایطی نتوان افراد را بیش از مدتی که قانون تعیین کرده و دادگاه تصمیم گرفته در حبس نگه داشت. هیچکس حق اعمال مجازات‌ها و رفتارهای بیرحمانه و غیر عادی علیه زندانیان یعنی شکنجه جسمی و روحی آنان را نداشته باشد.

جهت گیری اساسی در ارتباط با محکومیت و مجازات اینست که مجرم به جایگاه اولیه خود باز گردد. یعنی به محض اینکه شرایطش را پیدا کرد آزاد شود و دوباره به مثابه یک عضو مولد به جامعه بپیوندد. این کار با طی مراحل حقوقی و در شرایطی که آزادی‌اش باعث مخاطرات غیر قابل قبول برای جامعه و مردم نشود عملی خواهد شد. با این هدف، زندانیان باید از آموزش بهره‌مند شوند که این شامل آموزش جهان بینی و ارزش‌های کمونیستی هم هست. اما علاوه بر آن، زندانیان باید به دامنه گسترده‌ای از آثار متنوع سیاسی و فلسفی و علمی و ادبی که دیدگاه‌های گوناگون را بازتاب می‌دهند دسترسی داشته باشند. باید ابزار شرکت در کار تولیدی در اختیارشان قرار بگیرد تا بتوانند تحت شرایطی که نه فقط انسانی است بلکه منطبق بر استانداردهای عمومی کار است به جامعه خدمت کنند.

نشر آتش منتشر کرد



با زبان آتش

نگاهی به زندگی زن مبارز آلمانی اولریکه ماینهوف نوشته آیناز توکلی

رهبری حزب و اراده توده‌ها

چشم‌چشمی
واقعیت کمونیسم



خیلی‌ها می‌گویند کمونیسم ایده خوبی است، اما روی کاغذ. می‌گویند این ایده «برابری طلبانه» و «عدالت جویانه» در عمل تبدیل به دیکتاتوری حزب شد. حتی برخی از کسانی که لزوم انقلاب را در حرف نفی نمی‌کنند، می‌گویند کمونیست‌ها (یا حزب کمونیست) بعد از این که قدرت را (برای توده‌ها) گرفتند باید خود را کنار بکشند و کارها و تصمیم‌گیری‌ها را «مستقیماً» به دست خود توده‌ها بسپارند. می‌گویند این که در انقلابات سوسیالیستی قرن بیستم چنین نکردند باعث ناکامی و شکست آن انقلابات شد. این حرف‌ها شاید نیت خوب یا تصویری ایده‌آل از حاکمیت و اراده توده‌ها را در بر داشته باشد اما متأسفانه با تضادهای پیچیدگی‌های مبارزه طبقاتی خوانایی ندارد. اولین مشکل این نوع نگاه به رابطه حزب و مردم و رهبری جامعه آن است که دامنه‌اش فقط به بعد از کسب قدرت سیاسی محدود نمی‌شود. این نگرش را می‌توان به کل فرایند سازماندهی انقلاب و کسب قدرت سیاسی تعمیم داد و خواه ناخواه تعمیم می‌یابد. با چنین رویکردی بورژوازی هیچ گاه سرنگون نمی‌شود و قدرت هیچ وقت به دست طبقه پرولتاریا نمی‌افتد و دیگر جایی برای قدم‌های بعدی (از سازماندهی اقتصاد و سیاست و فرهنگ بر پایه‌ای نوین گرفته تا تلاش برای از بین بردن نظام طبقاتی در کل جامعه بشری) باقی نمی‌ماند.

در این رویکرد، وجود طبقات مختلف (و وجود گرایش‌های پیشرو، میانه و عقب مانده در بین «مردم» یعنی طیفی از تفکرات و رفتارهای گوناگون نسبت به جوانب و عوارض جامعه طبقاتی) نادیده گرفته می‌شود. کارگر و کارمند و کشاورز، شاگرد و معلم، پزشک و پرستار و نظافت‌چی، زن مرد، موقعیت‌های اجتماعی متفاوتی در هرم جامعه طبقاتی دارند. بالطبع روابط قدرت متفاوتی بین هر قشر و طبقه با حاکمیت و نیز در صفوف خود مردم ایجاد می‌شود. جایگاه متفاوت در تقسیم کار اجتماعی، در کنار مواضع

متفاوت نسبت به ایدئولوژی حاکم (از اعتقادات مذهبی گرفته تا مصرف‌گرایی و زن ستیزی...)، به رفتارهای متفاوت نسبت به حاکمیت سرمایه‌داری و ارتجاع پا می‌دهد. به اینجا می‌انجامد که اصلاً به لزوم انقلاب باور داشته باشی یا نه، یا این که در جامعه به دنبال چه نوع تغییراتی باشی. یا اگر انقلابی رخ داد به دنبال چگونه سازمان و ساختاری برای جامعه باشی.

تفکری که نقش رهبری کننده (نهاده‌ی) حزب در نظام سوسیالیستی را تمام و کمال و تحت نام «حاکمیت زور» و «تفکر نخبه‌گرایانه» نفی می‌کند مسلماً نسبت به چگونگی تدارک و سازماندهی انقلاب برای سرنگونی سرمایه‌داری نیز رویکردی مشابه خواهد داشت. کم نیستند کسانی که اصولاً تلاش برای سرنگونی حاکمیت یک طبقه و استقرار قدرت طبقه‌های دیگر را که بدون شک اقدامی قهرآمیز خواهد بود، عملی نخبه‌گرایانه و زورگویانه می‌دانند. معتقدند که چنین اقدامی صرفاً برخاسته از اراده و طرز فکر و یا تئوری‌های گروه محدودی از روشنفکران انقلابی است و بازتاب خواست و اراده توده‌های طبقه کارگر و به طور کلی مردم در هر مقطع معین از زمان نیست. در مقابل، آن‌ها شیوه‌های ظاهراً همه‌با همی از نوع تظاهرات سکوت در میدان آزادی یا آن چه در بهار عربی اتفاق افتاد (و علیرغم تفاوت‌هایشان هیچ کدام موفق به سرنگونی طبقه حاکمه نشد) را منطبق بر خواست توده‌ها می‌دانند و «دموکراتیک» تلقی می‌کنند. اما این طرز تلقی پاسخگوی مسائل مربوط به تدارک یک انقلاب اجتماعی و مبارزه طبقاتی واقعی‌ای که برای سمت و سو دادن به آن به ناگزیر جریان می‌یابد نیست. واقعیت اینست که مبارزه برای دگرگونی ریشه‌ای جامعه یا حتی انجام هر تغییر اجتماعی همیشه توسط اقلیتی کوچک آغاز شده است. بدون شک در آینده نیز چنین خواهد بود. در آغاز این مبارزات، ایده انقلاب و تغییر هنوز

اکثریت مردم را به خود جذب نکرده است و بسیاری هیچ شناخت و ایده‌ای از مضمون و دامنه انقلاب ندارند. در ادامه نیز، با وجود این که مردم بیشتری به صفوف مبارزه می‌پیوندند اما باز هم نشانه‌هایی از اعمال زور انقلاب نه فقط بر ارتجاع بلکه بر مردمی که هنوز جذب انقلاب نشده‌اند و حتی با آن مخالفند به چشم می‌خورد. یعنی همیشه بخش‌هایی از مردم هستند که فکر می‌کنند مبارزات انقلابی، آرامش‌شان یا روال معمول زندگی و کسب و کارشان و یا حتی ارزش‌ها و باورها و روابطی که با آن خورده‌اند را بر هم زده است. از نظر کسانی که کماکان در رخوت روزمرگی غوطه می‌خورند طبیعتاً هر کنشی که منجر به تغییر شود زورگویی تلقی می‌شود.

بگذارید به نمونه یک انقلاب اجتماعی واقعی و نحوه تصمیم‌گیری‌های قطعی و حیاتی در آن رجوع کنیم. به انقلاب بلشویکی اکتبر ۱۹۱۷ در روسیه. با مرور در تاریخ انقلاب روسیه متوجه می‌شویم که اکثریت کارگران متشکل در شوراهای (اگر سراسر کشور پهناور روسیه را در نظر بگیریم) با شروع قیام مسلحانه علیه حکومت موقت (حکومت بورژوا لیبرال ضدانقلابی) موافق نبودند. جمعیت عظیم دهقانان و روستائیان که حتماً موافق نبودند. حتی در شهرهای اصلی که قیام مسلحانه از آن جا شروع شد (یعنی مسکو و پتروگراد) هم این طور نبود که اکثر کارگران غیر صنعتی از انقلاب کمونیستی هواداری می‌کردند و پشت پرچم بلشویک‌ها صف کشیده بودند. با وجود این، عمل بلشویک‌ها یعنی تصمیم به شروع و رهبری قیام مسلحانه، در جهت منافع اکثریت مردم بود. منظور ما صرفاً منافع کلی و دراز مدت و تاریخی توده‌ها نیست، بلکه از منافع و نیازهای فوری مردم و «خواست سیاسی» نهفته مردم در آن مقطع می‌گوییم که رو آمدنش در گرو ابتکار عمل انقلابی بود. آن منافع و اراده نهفته را با یک نگرش بورژوا دموکراتیک نمی‌توان تشخیص داد و با شیوه‌های دموکراتیک بورژوایی نیز هرگز نمی‌توان

آن را شکوفا کرد. نگاهی بی طرفانه به تاریخ روسیه قبل و بعد از انقلاب اکتبر و تغییرات عظیمی که در پی سرنگونی حکومت بورژوایی در جهت بهبود وضعیت زندگی، توانمندسازی و سپردن قدرت به دست مردم صورت گرفت، دلیلی روشنی است بر صحت تصمیم تاریخی لنین و حزب بلشویک به انجام قیام.

بلشویک‌ها که شعارشان «همه قدرت به دست شوراهای» بود منتظر تشکیل کنگره شوراهای نمایندگان کارگران سربازان نشدند تا برای کسب قدرت تصمیم بگیرد. این شوراهای سرنگونی تزار نقش مهمی داشتند. وقتی که ناراضی‌های مردم از ادامه شرکت روسیه در جنگ اول جهانی بالا گرفت و دولت موقت بورژوایی به وعده خود برای خروج از جنگ عمل نکرد، همه فکر می‌کردند که بلشویک‌ها توافق کنگره شوراهای را برای سرنگونی دولت موقت به دست خواهند آورد و سپس به این کار اقدام خواهند کرد. ولی به دلایل مختلف (از جمله نفوذ احزاب مترزلی نظیر منشویک‌ها و اس آر‌ها در شوراهای) پیشاپیش روشن بود که طرح قیام فوری تصویب نخواهند شد و این تصمیم حیاتی به تعویق خواهد افتاد. بلشویک‌ها به رهبری لنین تصمیم گرفتند منتظر برگزاری کنگره شوراهای نشوند و قیام مسلحانه را آغاز کنند. در واقع کنگره وقتی افتتاح شد که قیام در پتروگراد به پیروزی نزدیک بود و قدرت در پایتخت عملاً به شوراهای پتروگراد منتقل شده بود. البته در درون حزب بلشویک هم گروهی دلخور بودند که چرا فرمالیته رعایت نشده است. امروز هم کم نیستند کسانی که تصمیم به قیام مسلحانه و انجام انقلاب اکتبر را «تجاوز به دموکراسی» و دور زدن توده‌ها می‌دانند. نکته اصلی اینست که به قول لنین «یک روز زودتر یا یک روز دیرتر» باعث از دست رفتن فرصت و دستاوردهای یک دوران طولانی مبارزه و عقبگردی جدی در پیشرفت انقلابی طبقه کارگر می‌شد. نقش و وظیفه یک رهبری کارآمد و روشن‌بین کمونیستی به ویژه در چنین شرایط حساسی برجسته می‌شود. توده‌هایی که عطش رهایی و آزادی دارند نیز حزب رهبری کننده خود را با پاسخی که به این شرایط می‌دهد محک می‌زنند و اینکه آیا قادر است آنان را از این تندپیچ تاریخی به سلامت و با پیروزی به پیش هدایت کند یا نه. اگر در اکتبر ۱۹۱۷ بلشویک‌ها به فرمالیته تن می‌دادند و نقش خویش را فراموش می‌کردند به احتمال قریب به یقین قیام مسلحانه‌ای حداقل در اکتبر و دولت سوسیالیستی به وجود نمی‌آمد که در مورد صحت و سقمش به بحث بنشینیم. ■ آتش

آره، ما همون جوونای بد باشواری گشادیم!



می‌خواهم با شما از

ورزش پارکور بگویم. بگذارید از اینجا شروع کنم که اگر یک آدم معمولی از ارتفاع ۴ متری پایین بپرد به احتمال خیلی زیاد آسیب می‌بیند. اما اگر پارکور کار باشد به سادگی می‌تواند از این ارتفاع بپرد بدون اینکه کوچکترین آسیبی ببیند. پارکور استفاده از حالات و حرکات بدن را با توجه به شرایط و موانع موجود به ما یاد می‌دهد. با فنون پارکور می‌توانیم فشار وارد بر پاها را دفع کنیم و سالم به پایین ببریم. کسانی که اطلاعاتی از خصوصیات و فلسفه پارکور ندارند شاید فکر کنند که این کارها کله خری است. شاید بگویند وقتی پله هست چرا از دیوار بپریم؟ شاید هم پارکور را با بدل کاری و آکروبات اشتباه بگیرند؛ یا تبلیغات دروغ حکومت را باور کنند که پارکور ورزش دزدهاست! اما تعریف و هدف پارکور هیچ یک از اینها نیست. هدف پارکور رسیدن به مقصد با استفاده از حرکات روان و مناسب و کارآمد است و آن هم از مستقیم‌ترین مسیر! پارکور ترکیبی از دویدن، پریدن، بالا رفتن و خزیدن است؛ درست مثل یک گربه. لازم نیست این حرکات را خیلی سریع انجام دهیم، بلکه باید از مستقیم‌ترین مسیر و با صرف انرژی کم به مقصد رسید. این طور می‌توان مانع از آسیب دیدگی‌های دراز مدت یا کوتاه مدت هم شد.

من ۲۴ سال دارم و بچه شمالم. کسانی که اینجا پارکور می‌کنند یا در واقع با پارکور زندگی می‌کنند زیاد نیستند. چند تا گروه بیشتر نیستیم. از سال ۸۸ - ۸۷ بود که یکی از دوستانمان در کوی دانشگاه تهران پارکور را به من معرفی کرد. جذب این حرکات شدم و در موردش مطالعه کردم. این هم زمان شد با تظاهرات‌های بعد از انتخابات ریاست جمهوری. راستش در جنگ و گریزهای خیابانی به حرکات دوستم دقت کردم و تصمیم گرفتم این ورزش را دنبال کنم. خیلی مفید است!

نمی‌دانم تا

به حال چند بار واقعا احساس خطر کرده‌اید. فکر کرده‌اید در بدترین شرایط قرار دارید. مثلا موقع فرار از دست لباس شخصی‌ها و نیروی ویژه ضد شورش اشتباها وارد یک کوچه بن بست شده‌اید. این جور مواقع اگر آدم از قبل تمرین کرده باشد و تمرکزش را از دست ندهد می‌تواند به جای اینکه بیهوده با یک دو صد متر در کوچه ۳۰ متری انرژی‌اش را هدر بدهد و سرش به دیوار روبرو بخورد، از دیوار راست بالا برود و تعقیب کنندگانش را انگشت به دهان کند. پارکور ورزشی است که ترس و بی‌فکری را از بین می‌برد؛ حفظ تعادل به هنگام حرکت را به ما یاد می‌دهد.

انتظار نداشته باشید اسم محل یا گروه را اعلام کنم. به اندازه کافی برای مان مشکل فراهم کرده‌اند. جو شهر ما تقریبا مذهبی است. حکومت هم نسبت به این ورزش خیلی حساس است. به ما در پارک و میدان و کلا فضای آزاد اجازه تمرین نمی‌دهند. تمرین در محیط سر بسته هم که مسخره است برای ورزشی مثل پارکور که یک ورزش خیابانی یا شهری است. بگذاریم از این که اجازه تمرین در سالن هم نداریم.

دوست دارم بیشتر از فلسفه پارکور بگویم. برای پیشرفت کردن در زندگی باید از موانع عبور کرد. یک جورهایی می‌شود گفت که اگر موانع نباشند پیشرفت هم بی معنی می‌شود. پارکور ورزش عبور از موانع است با استفاده از همه توانایی‌های خود. ۹۰ درصد این ورزش تمرکز است و ۱۰ درصدش نیروی بدنی. پارکور یک عنصر مهمش شجاعت و خودباوری است. برای عبور از موانع (چه مانع طبیعی باشد چه موانعی که مثلا نیروی انتظامی ممکنست برای بستن راه و محاصره تظاهرات‌ها از آن

استفاده کند) باید فلسفه ضد مانع داشت! تعداد کسانی که چنین فلسفه‌ای دارند ممکنست اولش کم باشد، ولی این فلسفه هم جذاب است و هم می‌شود آن را در عمل به کار بست، بنابراین خیلی زود طرفدار پیدا می‌کند. مثلا خود ما در این شهر اولش دو سه نفر بیشتر نبودیم. ولی حالا گروه‌مان به ۳۰ نفر هم رسیده. این تعداد بیشتر از راه اینترنت همدیگر را پیدا کردند. ما مرتب می‌گردیم و آدرس علاقمندان به پارکور را پیدا می‌کنیم و باهانشان تماس می‌گیریم. کلیپ‌های پارکور را رد و بدل می‌کنیم. در حال حاضر حدود ۸۰۰ گروه پارکور در ایران فعال هستند. در استان‌های مختلف.

گروه ما یک گروه جوان است. نصف بچه‌ها پیش دانشگاهی هستند و بقیه هم عمدتا دانشجوی. اما برخلاف آن چه که خیلی‌ها ممکنست به نظرشان بیاید، پارکور ورزش مختص جوانان نیست. یعنی افراد در سن‌های بالاتر هم می‌توانند با پیروی از همین فلسفه و با آمادگی جسمانی و دست یابی به جرات و تمرکز لازم، تراسور شوند. گروه ما عمدتا پسرانه است، اما باز هم برخلاف آن چه که خیلی‌ها خیال می‌کنند پارکور یک ورزش مختص مردان نیست. اینجا البته به علت فشارهای حکومت و محدودیت‌های اجتماعی تعداد دخترانی که عضو گروه‌های پارکور می‌شوند زیاد نیست. مثلا ما در گروه خودمان سه عضو دختر داریم که برای تمرین کردن مشکلات بیشتری نسبت به پسرها دارند. ولی تعداد دختران پارکور کار که اصطلاحا به آن‌ها تراژ می‌گویند دارد بیشتر می‌شود. در کشورهای غربی هم تعدادشان کمتر از پسرها است ولی خیلی سریع دارند زیاد می‌شوند.

اگر می‌خواهید پارکور را بیشتر بشناسید بد نیست تاریخچه‌اش را هم بدانید و با اصطلاحاتش آشنا شوید.

زادگاه پارکور کشور فرانسه است. بنیانگذارش فردی است به نام داوید بل. داوید پایه این حرکات را از پدرش یاد گرفت. ریموند بل قبلا در ویتنام سرباز بود. همانجا برای گریز از دست نیروهای ویتنامی مجبور شده بود فکر خودش را به کار بیندازد، تمرکز کند و از توان بدنی خود با در نظر گرفتن شرایط خاص جغرافیایی استفاده کند و موانع را در کمترین زمان ممکن پشت سر بگذارد و به جای امن برسد. ریموند بعضی از این حرکات و تکنیک‌های ابداعی را به داوید خردسال یاد داده بود و او هم در بازی‌های کودکانه با دوستانش از آن‌ها استفاده می‌کرد. بعدها که داوید بزرگ شد تصمیم گرفت آن حرکات را منظم کند و یک ورزش جدید بسازد. این حدودا سی سال پیش بود. در این کار، دوستش سباستین فوکان با او همراه شد. بعدها این دو بر سر فلسفه و تعریف پارکور با هم اختلاف نظر پیدا کردند و فوکان رفت و رشته جدیدی را به نام «فیری رانینگ» (دویدن آزادانه) درست کرد. اختلافشان بر سر این بود که از نظر داوید، در پارکور زیبایی حرکات هیچ اهمیتی ندارد و هدف فقط عبور موفقیت‌آمیز از موانع است، اما از دید سباستین حرکات زیبا و نمایشی و ابداعی باید چاشنی پارکور باشد. داشت فراموشم می‌شد، به پارکور کارها اصطلاحا تراسور می‌گویند که یک واژه فرانسوی به معنی «رد گذار» است.

یک جنبه مهم پارکور اینست که ورزش رقابتی نیست، مسابقه ندارد، اصولا ورزش ریسکی مثل پارکور اگر رقابتی بود می‌توانست باعث لطمات جسمی و دردرس شود. به علاوه پارکور یک ورزش فوق ارزان است. یک جفت کفش کتانی می‌خواهد و یک دست لباس راحتی و یک مسیر بی‌انتهای در شهر. اگر اهلس هستی فرصت را از دست ندهید. ■

«یاس»

روی سخن آتش با مردم ستم‌دیده‌ی تشنه‌ی رهایی است. می‌خواهد آینه‌ای باشد که کنشگران انقلابی و نواندیشان، اهداف و کم و کیف مبارزه خود را در آن ببینند.

شما را به همکاری دعوت می‌کنیم: با تهیه گزارش و مصاحبه، فرستادن تجارب مستقیم و حکایت رنج‌ها، با اظهار نظر نقادانه و پیشنهاد، با ارسال طرح و عکس و آثار هنری نگارشی.

به پخش آتش به وسیع‌ترین شکل ممکن و به شیوه‌های مناسب کمک کنید.

email: atash1917@yahoo.com
weblog: n-atash.blogspot.com